

فصلنامه علمی رهیافت های نوین در مطالعات اسلامی

License Number: ۸۵۶۲۵ Article Cod: Y2N3A2144 ISSN-P: ۲۶۷۶-۶۴۴۲

عوامل اثرگذار بر طلاق عاطفی و دلزدگی زناشویی زوجین

(تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۲/۲۲، تاریخ تصویب ۱۳۹۹/۰۶/۱۲)

فاطمه علیزاده نوق بهرمان

چکیده

زندگی اجتماعی در عصر امروز با فراز و نشیب‌های زیادی همراه است و سختیها و مشکلات در درجات متعدد و متفاوتی در زندگی رخ می دهد. این مشکلات در بین اعضای خانواده و زوجین نیز به وضوح رخ می دهد. در بین اعضای خانواده، زوجین و پدر و مادر از اهمیت بالایی برخوردارند. به همین منظور ارتباطات بین آنان و کمیت و کیفیت این ارتباطات از جمله مهمترین فاکتورهای تأثیرگذار بر روابط اعضای خانواده و طرفین دارد. با این حال در برخی شرایط بین زوجین و یا والدین به دلایل مختلف مشکلات ارتباطی، احساسی، عاطفی و یا برخی علل مادی یا معنوی رخ می دهد که منجر به سردی این ارتباطات و در نتیجه بحرانی شدن آن می گردد. در صورتی که این سردی روابط بین زوجین تشدید گردد و از حد کنترل خارج گردد می تواند تبعات مخربی را ایجاد نماید. با شدت گیری این روابط مشکلاتی بین زوجین یا والدین رخ می دهد که در اصطلاح جدید به آن طلاق عاطفی می گویند. طلاق عاطفی متأثر از عناصر و عوامل متعددی است و دلایل مختلف محیطی، شخصی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... می تواند منجر به ایجاد چنین وضعیتی گردد.

واژگان کلیدی: طلاق عاطفی، ازدواج، نظام خانواده، زوجین، والدین

بخش اول: کلیات

وجود روابط و ارتباطات سالم و عاطفی بین زوجین و والدین می‌تواند تأثیر بسیار مثبت و مؤثری در خانواده و همچنین اجتماع داشته باشد. این در حالی است که وجود روابط سرد و غیرعاطفی، بی‌مهری و عدم تمایل به برقراری ارتباطات مفید در بین زوجین و والدین قادر است آثار سوء و زیانباری بر اعضای خانواده و در مرحله بعد در جامعه داشته باشد. وجود مشکلات، بحرانها و تنش بین زوجین همواره وجود داشته است و این تنش و مشکلات تحت عناوین مختلف و متأثر از علل و عوامل مختلف بوده است. همچنین این نوع تنش‌ها در سطوح مختلف و با شدت و ضعف بین زوجین واقع می‌شود که می‌تواند از سردی مقطعی ارتباطات بین زوجین تا مراحل بحرانی تر یعنی نزاع و درگیری‌های لفظی و یا حتی فیزیکی متغیر باشد. امتداد و استمرار این نوع تنش‌ها و سردی ممتد ارتباطات بین زوجین که احتمال گرایش به طلاق و جدایی بین آنها را تشدید می‌کند، در اصطلاح جدید از آن طلاق عاطفی یاد می‌شود. طلاق عاطفی متأثر از عوامل و فاکتورهای متعدد از عوامل شخصی و شخصیتی، وضعیت زندگی، فاکتورهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... است که تحت تأثیر وضعیت جسمی و روحی زوجین منجر به کنش و واکنش‌های متعددی می‌گردد. در چند سال اخیر این پدیده یعنی سردی بیش از حد ارتباطات بین زوجین یا همان طلاق عاطفی در بین زوجین به وفور قابل شناسایی و مشاهده است.

بند اول: مفهوم طلاق عاطفی و اثرات آن

طلاق عاطفی یکی از مهمترین آسیب‌های موجود در بین زوجین و حتی والدین است. موضوعی که می‌تواند بر خانواده و اعضای آن آثار سوئی بر جای بگذارد. بیشتر جامعه‌شناسان و آسیب‌شناسان اجتماعی بر خانواده و اهمیت حیاتی آن برای جامعه تاکید دارند. شاید هیچ جامعه‌ای بدون داشتن خانواده‌های سالم نتواند ادعای سلامت کند و هیچ یک از آسیب‌های اجتماعی بی‌تأثیر از خانواده پدید نیامده باشد (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۱۱). بنابراین از آنجا که خانواده مهمترین نهاد جامعه و منشا جامعه سالم است، وارد شدن هر آفت و زوالی به این نهاد و کارکردهای آن از امور مهم و شایسته کنکاش و تحقیقات علمی است. یکی از مهمترین آسیب‌های خانواده طلاق است، در حالی که امروزه بیشتر از دواج‌ها با عشق تحقق می‌یابد و هر دو طرف قصد دارند به یکدیگر و تعهدشان در مقابل هم احترام بگذارند، اما در طول زمان مسائلی پیش می‌آید که می‌تواند به جدایی، یا یک زندگی مشترک بدون

احساس، عشق و همراهی منجر شود. برخی کارشناسان بر این باورند که فرآیند طلاق در بیشتر مواقع با بروز اختلافات جزئی، تکرار اختلافات جزئی و جدی شدن آنها، بی میلی یکی از زوجین به طرف مقابل، قهرهای طولانی و تکرار آن، خستگی زوجین از قهرها و درگیریها، طلاق عاطفی و طلاق قانونی را طی می‌کند. طلاق عاطفی متضمن فقدان اعتماد، احترام و محبت به یکدیگر است؛ همسران بجای حمایت از همدیگر در جهت آزار و ناکامی و تنزل عزت نفس یکدیگر عمل می‌نمایند، و هر یک بدنبال یافتن دلیلی برای اثبات عیب و کوتاهی و طرد دیگری هستند (لاورولارو، ۲۰۰۷: ۳۵۱). طلاق عاطفی، فاصله عاطفی مشخص و آشکار میان همسرانی است که هر دو ناپخته هستند، هر چند یکی از آن‌ها ممکن است این ناپختگی را تایید کند و دیگری با ابراز اعمال مسئولانه مفرط، چنین چیزی را انکار کند (گلدنبرگ، ۱۳۸۷: ۴۱۶). پل بوهانان^۱ طلاق عاطفی را اولین مرحله در فرایند طلاق و بیانگر رابطه زناشویی رو به زوالی میداند که احساس بیگانگی جایگزین آن می‌شود (رشید و مرادی، ۱۳۹۶: ۱۳۶). طلاق عاطفی به سردی روابط میان زن و شوهر گفته می‌شود که در این رابطه ضعف ارتباط احساسی و عاطفی به سردی تمام روابط یک زوج منجر می‌شود. رابطه ضعیف در ارتباط عاطفی زن و شوهر می‌تواند به سردی سایر روابط یک زوج مانند رابطه ی روحی، جسمی، عاطفی و حتی کلامی منجر شود؛ وجود این مشکل در یک رابطه باعث بی مهری و کم شدن محبت در خانواده می‌شود. طلاق عاطفی را اولین مرحله فرآیند طلاق قانونی می‌دانند و بیانگر رابطه ی زناشویی رو به زوال است که احساس تلخ بیگانگی جایگزین یگانگی و صمیمیت شده است. شاید زن و شوهر تا پایان عمر مانند یک گروه اجتماعی در کنار هم بمانند، اما جاذبه اعتماد طرفین در دره ی عمیق فاصله سقوط کرده است (عبداللهی، ۱۳۹۲: ۱۸). کیفیت روابط درون خانواده، نقش بسزایی در شکل گیری نگرش‌ها و بازخوردهای اجتماعی خانواده دارد و پایه و اساس روابط درون خانواده بر محور رابطه زن و شوهر استوار است. این روابط را می‌توان براساس میزان عاطفه‌ای که در آن وجود دارد از عاشقانه تا رسمی و منفعلانه تقسیم نمود که در آنها میزان عاطفه، به تدریج از اوج عاطفه به یک رابطه رسمی با کمترین حس عاطفی تنزل می‌یابد (رشید و مرادی، ۱۳۹۶: ۱۳۴). طلاق عاطفی مهمترین تهدید علیه بنیان خانواده است و شناخت عوامل مؤثر و متأثر از آن جزء اولویت‌ها به شمار می‌رود. متغیرهای زیادی می‌توانند در ایجاد طلاق عاطفی نقش داشته باشند که در این میان می‌توان به

1. Bohannan, Paul

فاکتورهای جسمانی و شناختی مهمی همچون ارتباط جنسی و باورهای ارتباطی اشاره کرد. یکی از مهمترین عوامل خوشبختی در زندگی زناشویی و کیفیت زندگی خوب، روابط لذت بخش جنسی است، زیرا رضایت‌بخش نبودن روابط جنسی سبب ایجاد احساس محرومیت، ناکامی و عدم ایمنی در همسران می‌شود (مومنی و آزادی فرد، ۱۳۹۵: ۳۵).

طلاق عاطفی معمولاً آسیب پنهان خانواده‌هاست که انکار می‌شود، سرمایه عاطفی زوجین تقلیل می‌یابد و چندان میلی به ترمیم آن از سوی هیچیک از طرفین دیده نمی‌شود. در واقع، برخی از ازدواج‌هایی که با طلاق پایان نمی‌یابند، به ازدواج‌های توخالی تبدیل می‌شوند که فاقد عشق، مصاحبت و دوستی هستند و همسران فقط با جریان زندگی خانوادگی به پیش می‌روند و زمان را سپری می‌کنند (رشید و مرادی، ۱۳۹۶: ۱۳۴).

متفکران و جامعه‌شناسان، طلاق عاطفی را یکی از آسیب‌های اجتماعی به شمار آورده و بالا رفتن میزان آن را نشانه بارز اختلال در اصول اخلاقی و به هم خوردن آرامش خانوادگی و در مجموع دگرگونی در هنجارهای اجتماعی به حساب می‌آورند. مشکلی که نشانه‌های آن پیش از جدایی کامل دیده می‌شود و گاه زن و شوهر سال‌ها پیش از جدایی قانونی با این احساس درگیر هستند. دبی فورد^۱ طلاق و جدایی را به شش گونه بخش‌بندی می‌کند که یکی از آنها طلاق عاطفی است که آن را بدین صورت تعریف نموده است: «در این نوع طلاق، جدایی احساسی و عاطفی بین زن و شوهر اتفاق می‌افتد. هر یک احساس می‌کنند فاصله عاطفی بسیاری از همسر خود دارند، همچنین احساس سرخوردگی، ناامیدی و ناکامی می‌کنند، عصبانی و از شریک خود دلخور هستند. عواطف خود را از یکدیگر دریغ می‌کنند و روی از هم برمی‌تابند، زیرا اعتمادشان به یکدیگر و جذابیت‌شان برای هم، به پایان رسیده است» (رشید و مرادی، ۱۳۹۶: ۱۳۶). در طلاق عاطفی زن و شوهر اگر چه ممکن است با هم بودن را مانند یک گروه اجتماعی ادامه دهند، اما جاذبه و اعتماد آن‌ها نسبت به یکدیگر از بین رفته است. طلاق عاطفی به عنوان انتخابی نفرت‌انگیز بین تسلیم و نفرت از خود و تسلط و نفرت از خود تجربه می‌شود، که در آن هر یک از زن و شوهر، به دلیل احساس غمگینی و ناامیدی، دیگری را آزار می‌دهد (اسکانزونی، ۱۹۸۸: ۵۷۲). زنگ خطر در مرحله طلاق عاطفی بسیار مشهود است، چرا که زوجین

^۱. ford, Debbie

زیر یک سقف زندگی می‌کنند، ارتباطات بین آنها یا کاملاً قطع شده یا این ارتباطات بدون میل و رضایت صورت می‌گیرد.

بخش دوم: بررسی مبانی نظری

برای تحلیل و بررسی طلاق عاطفی از نظریه‌های مختلفی استفاده می‌شود. هر کدام از این نظریه‌ها به برخی از جوانب و علل و عواملی که منجر به طلاق عاطفی می‌گردد، می‌پردازند و هر کدام در تحلیل و بررسی علل خاصی تمرکز دارند. در اینجا به برخی از مهمترین نظریه‌ها در این زمینه به صورت مختصر اشاره خواهد شد.

بند اول: نظریه مثلث عشق استرنبرگ

طبق نظر استرنبرگ^۱ عشق سه محور دارد: الف) تعهد؛ شامل دو عنصر قبول (فرد می‌پذیرد که فرد دیگری را به شدت دوست دارد) و وفاداری (خودش را ملزم می‌داند که در مشکلات و سختیهای زندگی رابطه‌اش را با آن شخص حفظ کند). ب) شور و اشتیاق: کشش و میل جنسی شدید به طرف مقابل؛ ج) صمیمیت: پیوند نزدیک و احساس تعلق میان دو نفر. طرق مختلف ترکیب این سه محور باعث شکل‌گیری هشت نوع رابطه است که از نظر استرنبرگ یکی از آنها عشق تهی است که در آن تعهد هست، اما صمیمیت و شور و اشتیاق نیست. نوع دیگر رابطه شامل عشق ابلهانه است که در آن تعهد و شور و اشتیاق وجود دارد ولی صمیمیت نه، این نشانه‌ها - نبودن صمیمیت و شور و اشتیاق - همان چیزهایی هستند که در بیشتر طلاقهای عاطفی دیده می‌شوند (رشید و مرادی، ۱۳۹۶: ۱۳۷).

بند دوم: نظریه سیستمی کیفیت زناشویی مارکز

استفن مارکز با یک نگرش سیستمی به فرد، به رابطه او با همسرش و رابطه فرد با دیگران می‌نگرد. او این رابطه را در قالب طرح زیر بیان نموده است:

^۱.Sternberg, R



او چهارچوب نظریه خود را چنین توضیح می‌دهد که یک فرد متأهل دارای زاویه درونی، زاویه همسری و زاویه سوم به نام زاویه دیگران است که نقطه تمرکز خارج از خود به جز همسر را نشان می‌دهد. وی بر اساس شیوه‌هایی که افراد متأهل خود را سازماندهی می‌کنند، کیفیت زناشویی را در هفت مدل دسته‌بندی کرده است که سه مدل آن، کیفیت زناشویی پایین و چهار مدل دیگر کیفیت زناشویی بالا را نشان می‌دهد. یکی از مدل‌های کیفیت زناشویی پایین، الگوی جدایی است که در آن زن و شوهر با زاویه سومشان آمیخته و از زاویه همسری فاصله گرفته‌اند. اگر این حالت که در آن کیفیت زناشویی پایین است، بادوام و طولانی باشد، نشانه طلاق عاطفی است (رشید و مرادی، ۱۳۹۶: ۱۳۷-۱۳۸). مارکز کیفیت زناشویی را نتیجه شیوه‌هایی می‌داند که افراد متأهل خود را سازماندهی می‌کنند فردی که «من» او حرکات منظم و معینی اطراف و بین هر سه زاویه داشته باشد و به گونه‌ای خود را سازماندهی کند که نسبت به زاویه‌های گوناگونش مشغولیت و توجه فرد را به خود جلب کند و سایر زوایا توجهی دریافت نکنند فرد کیفیت زناشویی پایینی دارد. سومین زاویه قدرتمند می‌تواند هر چیزی از جمله فرزند کار و دوستان باشد. زناشویی‌های جدا علی‌رغم پایین بودن کیفیت شان می‌توانند بسیار با ثبات و طولانی باشند. به نظر می‌رسد ترکیب جدایی در مواردی می‌تواند به عنوان طلاق عاطفی در نظر گرفته شود.

بند سوم: نظریه مارک نپ

مارک نپ^۱ در طی انجام تحقیقات خود در رابطه با روابط بین زوجین و چگونگی این روابط سروکار داشته و به بررسی این روابط پرداخته است. وی در تحلیل خود به طور کلی ده مرحله را در

^۱. Mark Knapp

روابط افراد تفکیک کرده که پنج مرحله مربوط به پیوند و پنج مرحله مربوط به جدایی است. مراحل جدایی مورد نظر او عبارتند از:

(الف) مرحله افتراق: زمانی است که طرفین رابطه یا یکی از آنها احساس کنند که رابطه او با دیگری، او را کاملاً محدود کرده است. در این مرحله سعی برجسته کردن اختلافات است.

(ب) مرحله محدود کردن: در این مرحله طرفین رابطه، شروع به کاهش دفعات ارتباط و میزان صمیمیت می‌کنند؛ اشتیاق چندانی برای ارتباط از خود نشان نمی‌دهند و از صحبت درباره موضوعاتی که منجر به تنش می‌گردد اجتناب می‌شود و رابطه به سمت بی‌تفاوتی نسبت به هم و رسمیت سوق پیدا می‌کند.

(ج) مرحله بی‌روح شدن رابطه: بیانگر افزایش مشکل رابطه است. پیام‌های کلامی و غیرکلامی فاقد حضور عنصر صمیمیت، محبت و جاذبه و گذشت می‌باشد.

(د) مرحله پرهیز از یکدیگر: این مرحله، مرحله گریز از یکدیگر می‌باشد. طرفین سعی در کاهش ناراحتی‌های خود دارند و جدایی جسمی نیز صورت می‌گیرد و سعی می‌کنند کمتر یکدیگر را ببینند.

(ه) مرحله جدایی: آخرین مرحله در روابط افراد است که ممکن است پس از یک مکالمه کوتاه یا پس از یک عمر زندگی شکل گیرد (رشید و مرادی، ۱۳۹۶: ۱۳۸-۱۳۷).

در این نظریه مراحل نهایی به طلاق عاطفی شباهت دارد و هرچه زوجین به مراحل نهایی این ارتباط نزدیکتر می‌شوند، طلاق عاطفی شکل می‌گیرد.

بخش سوم: علل و عوامل مؤثر در طلاق عاطفی

در ایجاد فرآیند سرد شدن روابط بین زوجین تا شکل‌گیری طلاق عاطفی علل و عوامل مختلفی دخیل هستند. در یک دسته بندی کلی، دلایل بروز آشفتگی در روابط زناشویی بر اساس پژوهش‌ها به شکل زیر می‌باشد:

(۱) رفتار منفی: رفتارهای روزانه افراد با رضایتمندی از رابطه زناشویی همبستگی دارد. منظور از رفتار فرآیندهای سازگارانه شناختی، رفتاری و عاطفی است که در طی تعامل

همسران رخ می دهد و به نظر میرسد وجود نقطه ضعف های خاصی در این فرآیند ها ، همسران را آماده ی بروز مشکلات ارتباطی میکند (ویس و هیمن، ۱۹۹۷).

۲) کمبود فعالیت مثبت مشترک: فعالیت های مشترک مثبت ، عاطفه ی مثبت تولید میکند و باعث افزایش فعالیتهای صمیمانه جدید بین همسران میشود.

۳) کمبود صمیمیت: شاخص دیگر آشننگی در رابطه ، کمبود صمیمیت است. صمیمیت به وقوع تعامل بین زوجین اشاره میکند که به احساس نزدیکی، عشق و توجه در میان آنها می انجامد.

۴) ارتباط و حل تعارض ضعیف: رایج ترین مشکلی که وجین بیان می کنند ناتوانی در برقراری ارتباط است.

۵) ایفای نقش نامناسب و فقدان حمایت متقابل: ایفای نقش نامناسب یکی از عمومی ترین شکایت های زنان از رابطه شان و منبع بسیاری از تعارض های زناشویی است فقدان حمایت های عملی و عاطفی از سوی همسر یکی از مولفه های نارضایتی زناشویی است.

۶) رابطه جنسی ضعیف: رابطه جنسی ف ابزاری مهم برای تجربه صمیمیت است. رابطه جنسی خوب با رضایت مداوم از رابطه پیوند دارد.

۷) شناختهای منفی: شناختهای منفی و تعصبات ادراکی یکی دیگر از دلایل برثر مشکلات زناشویی است. زوجین آشفته باورهای غیر واقع بینانه ای در مورد روابط همسرشان در ذهن خود دارند (آپستین ، باکوم، ۲۰۰۲). مشخصه شناختی دیگر زوجین، نسبت دادن علل رفتارهای منفی همسرشان به عوامل منفی با ثبات و درونی است که با سرزنش کردن بیشتر همسر به مشکلات ارتباطی بیشتری منجر میشود (گاتمن، ۱۹۹۹).

۸) رویدادهای زندگی که احتمال زیاد در دورانی که نرخ تغییر و حوادث استرس آور زندگی زیاد میشود، مشکلات ارتباطی نیز بیشتر میشود (برادبری، ۱۹۹۵).

۹) مشخصات فردی: مشخصات فردی به پیشینه ی خانوادگی، عوامل شخصی و تجربی ثابتی اشاره میکند که هر یک از همسران با خود به رابطه می آورد.

۱۰) اختلال روانی (هالفورد، ۱۹۹۹).

۱۱) جنسیت: بین نحوه ی برخورد زنان و مردان در رابطه ، تفاوت‌های مهمی وجود دارد. برای مثال زنان نسبت به مردان احساس ناراضی‌تری بیشتر در کمبود های عاطفی دارند ، تعارض بین کار و وظایف خانوادگی احساس می کنند و برای طلاق پیش قدم می شوند (گاتمن، ۱۹۹۹).

پدیده طلاق عاطفی پدیده‌های چندعاملی است؛ بدینسان که هرگز یک عامل به تنهایی نمیتواند موجبات پیدایش آن را فراهم کند. طلاق عاطفی معلول عوامل متعدد و پیچیده جسمانی، روانی و اجتماعی است. از جمله علل ماندگاری در طلاق عاطفی و اقدام نکردن برای طلاق قانونی میتوان از این موارد نام برد: ترس از نگاه دیگران، ضعف امکانات مالی زنان، آستانه تحمل پایین زوجین، نقشهای اجتماعی بالا و داشتن فرزند (رشید و مرادی، ۱۳۹۶: ۱۳۷-۱۳۶). علاوه بر موارد فوق، از عواملی که در طلاق عاطفی نقش بسزایی دارند می‌توان به مقوله کیفیت زناشویی، دلزدگی زناشویی و بهزیستی زناشویی (رضایت زناشویی) نام برد. این متغیرها و علل از جمله مهمترین علل و عوامل تأثیرگذار در بروز طلاق عاطفی است.

بخش چهارم: بررسی و تحلیل کیفیت زناشویی بین زوجین

کیفیت زندگی ابتدا به حوزه های بهداشتی ، زیست محیطی و بیماری‌های روانی محدود می‌شد، اما طی دو دهه گذشته به مفهومی چند بعدی بسط یافته است. این موضوع نه به دلیل پیامدهای نامطلوب حاصل از سیاست‌های مرسوم به رشد و توسعه، بلکه به عنوان هدف اصلی توسعه مورد تاکید قرار گرفت و در این راستا شاخص‌های مربوط به ارزیابی عملکرد برنامه‌ها نیز تغییراتی کیفی یافتند. و علاوه بر عناصر فردی و عینی، مولفه‌های اجتماعی و ذهنی را نیز شامل شدند. یعنی نیازهای رفاهی از مسائل عینی چون خوراک، پوشاک، بهداشت و مسکن فراتر رفته ابعاد جدیدی همچون تامین اجتماعی، ارتقاء جنبه‌های کیفی زندگی، حفظ محیط زیست و... را در بر گرفته است (غفاری و امیدی، ۱۳۸۸). کیفیت زندگی زناشویی به عنوان درک شخصی فرد در زندگی در ارتباط با اهداف، توقعات، انتظارات و نگرانی‌های وی تعریف می‌شود. کیفیت زندگی متاثر از متن فرهنگی و سیستم ارزشی که فرد در آن زندگی می‌کند تعریف می‌شود که در یک مفهوم زنجیره‌ای وسیع متاثر از یک مسیر پیچیده است که بوسیله سلامت فیزیکی و موقعیت روانی، سطح استقلال و ارتباطات افراد معنی

می‌شود و موقعیت روانی، سطح استقلال و ارتباطات افراد معنی می‌شود و متاثر از محیط می‌باشد (ماشینی، ۱۳۸۵؛ ۵۶). واحد پژوهشی کیفیت زندگی دانشگاه تورنتو (۲۰۰۷) کیفیت زندگی را تحت عنوان میزان لذت فرد از امکانات اساسی زندگی‌اش تعریف می‌کند. کیفیت زندگی سه وجه دارد تحت عناوین «بودن» که از موجودیت فرد بحث می‌کند، «تعلق» که از ارتباط فرد با محیط بحث می‌کند و «شدن» که به فعالیت‌های هدفمند فرد برای دستیابی به اهداف و آرزوهایش اشاره دارد (گروسی، ۱۳۸۶؛ ۹۳) و تحقق این مفاهیم و میزان آن گویای کیفیت زندگی خواهد بود. انجمن توسعه اجتماعی اونتاریو در سال ۱۹۹۷ کیفیت زندگی زناشویی را به عنوان کنش متقابل شرایط عینی و اقتصادی، سلامتی و اجتماعی و انسانی را تحت تاثیر قرار می‌دهد تعریف کرده است (گروسی، ۱۳۸۶؛ ۹۳). روانشناسان و نظریه‌پردازان رشته‌های علوم انسانی در رابطه با کیفیت زندگی زناشویی و روابط فی مابین زوجین نظریات مختلفی را ارائه داده‌اند. هر یک از این نظریه پردازان با توجه به حوزه پژوهشی و عملی خودشان به یک یا چند بعد از این موضوع چندوجهی پرداخته‌اند و می‌توان گفت که این نظریات مکمل یکدیگر می‌باشند. در این مرحله به ارائه این دیدگاه‌های متفاوت و در بعضی موارد متعارض می‌پردازیم.

الف) دیدگاه برادبوری

برادبوری (۱۹۹۷) مدلی از کیفیت زندگی زناشویی ارائه کرده است در ایم مدل متغیرهای مختلف تعیین کننده کیفیت زندگی زناشویی و ثبات زناشویی بررسی شده‌اند که همگی را می‌توان به ۳ دسته که در بردارنده چهار زمینه بنیادی ازدواج هستند تقسیم نمود.

۱. متغیرهای در بردارنده فرایندهای تطابقی یا روش‌هایی که افراد و زوجها با اختلاف عقاید و مشکلات فردی یا زناشویی کنار می‌آیند. در این زمینه بر رفتارهای قابل مشاهده‌ای تأکید شده است که همسران هنگام حل مشکلات زناشویی نسبت به هم دارند و نیز شناخت‌هایی که پس از این رفتارها ایجاد می‌شود.

۲. متغیرها مربوط به رخدادهای تنش‌زا یا گذارهای تحولی. این متغیرها بر این موضوع تأکید می‌کند که چطور حوادث و شرایط محیطی که زوجها با آن روبرو می‌شوند بر کیفیت و ثبات ازدواج تأثیر می‌گذارد. ریشه بررسی این دسته از متغیرها در «نظریه بحران» است که به چگونگی اثر بحران‌ها بر ثبات زناشویی می‌پردازد.

۳. آسیب پذیری‌های پایدار یا عوامل جمعیتی، تاریخی، شخصیتی یا تجربی پایدار که افراد با خود وارد ازدواج می‌کنند. حقیقت در این زمینه مشخص کرده است که کیفیت و ثبات ازدواج ممکن است تحت تأثیر طیفی از متغیرهایی قرار گیرد که در طول ازدواج زیاد تغییر نمی‌کنند. به عنوان مثال، یک ویژگی پایداری که ازدواج را تحت تأثیر قرار می‌دهد شامل سبک صمیمیت همسران در روابط بزرگسالی است، با این فرض که تجربیات اولیه افراد در روابط نزدیک، ماهیت و چگونگی روابط بعدی آنها در بزرگسالی را تشکیل می‌دهد. متغیرهای دیگر در این مورد عبارتند از: تجربیات آموزشی، موفقیت‌ها، تعاملات، سابقه زناشویی، نموجنسی، سابقه پزشکی، تجربیات خانواده اصلی یعنی جدایی و طلاق والدین، تعارض خانواده، تنگناهای مالی و نیز نوروپیک بودن که به معنای گزارش کردن تنش، ناراحتی و نارضایتی در طول زمان صرف نظر از شرایط، حتی بدون وجود یک منبع آشکار تنش‌زا است (برادبوری، فینچام و بیچ، ۲۰۰۰)

بر اساس این مدل، می‌توان گفت «فرایندهای تطابقی» احتمالاً بیشترین تأثیر مستقیم را بر کیفیت زندگی زناشویی زناشویی دارند و به نوبه خود باعث ثبات یا عدم ثبات ازدواج می‌شوند. این فرایندها، به عنوان متغیری که در کیفیت زناشویی نقش اصلی دارد، ممکن است عملکرد رخدادهای تنش‌زایی باشد که زوجین با آن روبرو می‌شوند. به طور کلی ازدواج به سطح بالایی از تطابق یا مدارا نیاز دارد. زوجین باید علیرغم هر گونه انتظاری که از گذشته با خود حمل کرده‌اند با تفاوت‌های فردی یکدیگر خو گرفته و محدودیت‌های یکدیگر را بپذیرند. افرادی که در خانواده اصلی‌شان مورد آسیب یا بد رفتاری قرار گرفته‌اند، در زندگی زناشویی خود به الگوهای مخرب رفتاری روی می‌آورند. چنانچه میزان تطابق زوجین به میزان کافی نباشد، هیچ یک از زوجین در بیان احساسات خود احساس امنیت نکرده و اعتمادی در بین نخواهد ماند (برادبوری، فینچام و بیچ، ۲۰۰۰).

ب) دیدگاه بیورز

مدل بیورز (۱۹۹۷) دارای دو محور است: یکی مربوط به کیفیت سبک تعامل زوجین که تحت عنوان گرایش به مرکز و گریز از مرکز طبقه‌بندی می‌شود و دیگری پیوستار گرمسیری (انعطاف و انطباق) نامیده می‌شود که ساختار، اطلاعات موجود و انعطاف پذیری انطباقی رابطه زناشویی را در بر می‌گیرد و مربوط به میزان کارآیی رابطه زناشویی است و بر همین اساس روابط زناشویی به پنج دسته تقسیم می‌شوند: الف) روابط زناشویی با عملکرد شدیداً مختل، ب) روابط زناشویی مرزی، ج) روابط

زناشویی متوسط، د) روابط زناشویی با کفایت یا مناسب ه) روابط زناشویی با عملکرد بهینه. در این نظریه زوجین دارای سبک گرایش به مرکز افرادی هستند که رضایت از رابطه‌شان را به صورت آمدن به درون رابطه می‌بینند. آنها تمایل دارند بچه‌هایی را پرورش دهند که خانواده از آنها سفت و سخت مراقبت می‌کند به طوری که مستعد رفتار ضد اجتماعی، غیر مسئولانه و خود محورانه هستند و انواع خاص نشانه‌های مرضی را در نوجوانی نشان می‌دهند. زوجین دارای سبک گریز از مرکز، تمایل به بیرون راندن اعضا و دیدن رضایت از رابطه‌شان به صورت بیرون آمدن از رابطه زناشویی می‌باشد. احتمال دارد آنها بچه‌هایی را تربیت کنند که از نظر اجتماعی منزوی، درهم ریخته یا کناره گیر باشند (برنشتاین و برنشتاین، ۱۳۸۰).

ج) دیدگاه السون

در مدل چند مختصاتی السون و همکارانش (۱۹۹۶)، ابعاد همبستگی و انطباق پذیری کیفیت زندگی زناشویی مشخص شده‌اند. در این مدل بعد انطباق پذیری از پایین به بالا در مقوله‌هایی به صورت: الف) خشک، ب) با ساختار ج) انعطاف پذیر د) هرج و مرج گونه، مشخص می‌شوند. مقوله‌های با ساختار و انعطاف پذیر دو سطح ملایم عملکرد هستند. همچنین در این مدل بعد همبستگی در چهار سطح: الف) گسسته، ب) جدا شده، ج) متصل د) بهم تنیده، مشخص می‌شوند. در این مدل فرض بر این است که سطوح بالای بهم تنیدگی یا سطوح پایین همبستگی در شکل گسستگی ممکن است برای زوجین مشکل ساز باشند. زوجینی که آشکارا در هر دو بعد همبستگی و انطباق پذیری درجات خیلی بالا و یا خیلی پایین دارند ناکار ساز به نظر می‌رسند (برنشتاین و برنشتاین، ۱۳۸۰).

بخش پنجم: دزدگی زناشویی

یکی از مهمترین علت‌هایی که تاثیر بسزایی بر طلاق عاطفی و دیگر متغیرها دارد، دزدگی زناشویی است؛ در این زمینه برخی از نظریه پردازان دیدگاه‌های مختلفی در رابطه با دزدگی زناشویی ارائه داده‌اند. از جمله این دیدگاه‌ها می‌توان به تصورات رویایی از عشق (پاینز، ۱۹۹۶)، عدم توانایی حل تعارضات زناشویی و اثرات زیان بار آن بر سلامت فیزیکی و عاطفی زوجین (ماهونی، ۲۰۰۶) که می‌تواند موجب ایجاد دامنه‌ای از مشکلات رفتاری و هیجانی کودکانی شود که در معرض تعارضات والدین هستند، خانواده گسترده، تغییر نقش‌های زن و مرد و باورهای ارتباطی اشاره کرد. از جمله عوامل دیگری که می‌تواند در دزدگی زناشویی تاثیر داشته باشد، کارکرد خانواده، کیفیت زندگی و

بسیاری دیگر از مولفه‌های اصلی زندگی میباید که تعمق کارکرد منفی آن‌ها موجب دوری و طلاق عاطفی در زوجین می‌گردد. هر فردی ابتدا و در شکل طبیعی‌اش روابط زناشویی خود را با عشق و علاقه شروع می‌کند و حدس و گمان‌های اولیه او نیز، حفظ و تداوم این رابطه است. اما گاهی پس از مدتی ممکن است زن یا شوهر یا هر دوی آن‌ها نسبت به عمق و شکل روابط شان دچار تردید شوند و چون بین توقعات خود از زندگی و واقعیت‌های موجود در زناشویی شان هماهنگی لازم را نمی‌بینند، ممکن است دچار سرخوردگی و دلزدگی زناشویی شوند (خواصی، ۱۳۸۹). دلزدگی زناشویی حالت دردناک فرسودگی جسمی، عاطفی و روانی است که کسانی را متأثر می‌سازد که توقع دارند عشق رویایی به زندگیشان معنا ببخشد. این حالت زمانی بروز می‌کند که زوجین متوجه می‌شوند علی‌رغم تلاش‌هایشان در ایجاد روابط صمیمی و دوستانه، این روابط به زندگیشان معنا نخواهد داد. به عبارت دیگر دلزدگی از افتادن جسمی، عاطفی و روانی است که از عدم تناسب بین توقعات و واقعیت ناشی می‌شود. دلزدگی به دلیل ناکامی در عشق بروز می‌کند و پاسخی است در برابر مسائل وجودی انباشته شدن فشار روانی تضعیف‌کننده عشق، افزایش تدریجی خستگی و یکنواختی و جمع شدن رنج‌های کوچک به بروز دلزدگی کمک می‌کند (هادیان و امینی، ۱۳۹۸: ۱۵۰). طلاق عاطفی به سردی رابطه میان زن و شوهر گفته می‌شود در واقع در این رابطه ضعف ارتباط عاطفی زن و شوهر منجر می‌شود به سردی تمامی روابطی که یک زوج می‌توانند با هم داشته باشند مانند رابطه روحی، جسمی، عاطفی و حتی گفتاری. وجود این مشکل در یک رابطه باعث بی‌مهری و کم شدن انرژی مثبت در خانواده می‌شود. زوج‌ها در بیگانگی دنیای یکدیگر گم شده‌اند و فقط برای هم حکم یک هم‌خانه یا یک مصاحب که به او عادت کرده‌اند را دارند. این افراد با فاصله‌ای که از لحاظ روحی و جسمی با یکدیگر دارند خط قرمزهایی را برای همدیگر مشخص کرده‌اند و هر کدام در خلوت خود دیگری را متهم می‌کند. عدم درک صحیح رفتار و گفتار یکدیگر، نداشتن شناخت کافی از روحیات طرف مقابل و عاقبت بی‌علاقگی و سردی نسبت به شریک خود همه و همه دست هم می‌دهد تا یک طلاق عاطفی را در زندگی زوج‌ها به وجود بیاورد. هیچ آمار دقیقی از میزان وجود طلاق عاطفی در دست نیست ولی میتوان به جرات گفت آمار طلاق عاطفی در کشور ما از طلاق قانونی بیشتر است (محمدی، ۱۳۹۱). اندرسون و پاینز (۱۹۸۲) دلزدگی را یک حالت خستگی جسمی، عاطفی و ذهنی که در شرایط درگیری طولانی مدت همراه با مطالبات عاطفی ایجاد می‌شود، می‌دانند. در این تعریف خستگی ذهنی با کاهش انرژی، خستگی مزمن، ضعف و تنوع وسیعی از شکایت‌های جسمی و روان

تنی مشخص می‌شود. در حالیکه، خستگی عاطفی شامل احساسات درماندگی، ناامیدی و فریب می‌شود، خستگی روانی به رشد نگرش منفی نسبت به خود و کار و زندگی بر می‌گردد. این نشانه‌ها در افراد بهنجار و طبیعی مشاهده می‌شود. از دیدگاه اصالت وجودی - روان تحلیل‌گری، دلزدگی یک حالت تجربه شده خستگی جسمی، عاطفی و روانی است که از عدم تناسب مزن بین توقعات و واقعیت ناشی می‌شود (پاینز و نانز، ۲۰۰۳). روند طبیعی زندگی مشترک در جایی است که عاملی که فرد را به همسرش متعهد نگه می‌دارد بر طبق اصول اخلاقی درونی است تا نسبت به شرایط بیرونی. مثال برای اصول اخلاقی درونی، وفاداری، آموزش‌های مذهبی، صداقت، حس مسئولیت‌پذیری و دوست داشتن می‌باشد. مثالهای شرایط بیرونی، انتظارات افراد، یک تصور که فرد نیاز دارد تایید کند، نیازهای بچه‌ها و... می‌باشد. اگر چیزی که فرد را به همسرش متعهد نگه می‌دارد صرفاً بر طبق شرایط بیرونی است، وقتی این شرایط تغییر کند (برای مثال که بچه‌ها رشد ماب کنند و خانه را ترک میکنند)، تعهد فرد به ازدواج به تدریج کاهش می‌یابد که این یکی از علامت‌های دلزدگی است (لی، ۲۰۰۹).

بخش ششم: بهزیستی یا رضایت زناشویی

ازدواج یکی از مهمترین تصمیمات در زندگی هر فرد است و رضایت زناشویی (بهزیستی زناشویی) از ازدواج یکی از اصلی‌ترین عوامل تعیین‌کننده کیفیت زندگی زناشویی و سلامت روانی و کیفیت رفتاری است. نارضایتی زناشویی وقتی به وجود می‌آید که وضعیت موجود در روابط زناشویی با وضعیت مورد انتظار دلخواه فرد منطبق نباشد. یعنی حالتی که طی آن زن و شوهر از ازدواج با یکدیگر و باهم بودن احساس شادمانی و رضایت ندارند. دلزدگی زناشویی نیز زمانی به وجود می‌آید که عدم انطباق بین وضعیتی که وجود دارد و وضعیتی که مورد انتظار است. مفهوم دلزدگی زناشویی، مفهومی است و ثابت نیست و اکثر زوج‌ها در زندگی مشترک خود، تغییرات جزئی را در میزان رضایت مندی تجربه میکنند و در نتیجه آن همواره ناگزیرند خود را فعالانه با جنبه‌های گوناگون و تغییر پذیر فیزیکی، اجتماعی و روانی محیط خود سازگار کنند (کامینگ و اوریلی، ۱۹۹۷).

در سالهای اخیر، گروهی از پژوهشگران حوزه سلامت روانی، با الهام از روانشناسی مثبت‌نگر، رویکرد متفاوتی را برای تبیین و مطالعه این مفهوم برگزیده‌اند. آنان سلامت روانی را معادل کارکرد مثبت روانشناختی، تلقی نموده و آن را در قالب اصطلاح «بهزیستی روانشناختی» مفهوم‌سازی کرده‌اند. این گروه معتقدند که سلامت یک مفهوم چند بعدی است که علاوه بر بیمار و ناتوان نبودن،

احساس شادکامی و بهزیستی را نیز در بر می‌گیرد (خاتملوی سعدآبادی و هاشمی نصرت آباد، ۱۳۹۱: ۲۲).

لارسون (۱۹۹۱) در طی دهه گذشته، الگوی بهزیستی روان‌شناختی را ارائه نمود. براساس این الگو، بهزیستی روان‌شناختی از ۶ عامل تشکیل می‌شود: پذیرش خود (داشتن نگرش مثبت به خود)، رابطه مثبت با دیگران (برقراری روابط گرم و صمیمی با دیگران و توانایی همدلی)، خود مختاری (احساس استقلال و توانایی ایستادگی در مقابل فشارهای اجتماعی)، زندگی هدفمند، (داشتن هدف در زندگی و معنا دادن به آن)، رشد شخصی (احساس رشد مستمر) و تسلط بر محیط (توانایی فرد در مدیریت محیط) (خاتملوی سعدآبادی و هاشمی نصرت آباد، ۱۳۹۱: ۲۲). تحقیقات نشان داده که روابط زن و شوهر در بین سایر ابعاد سازگاری زناشویی نقش محوری دارد. روابط متشکل از درک و فهم صمیمیت، همدلی و مراودات کلامی و غیر کلامی در بین زوجین است. در بسیاری از موارد روابط دوتایی به عنوان عامل اصلی در رضایت زناشویی تلقی می‌شود روابط دوتایی زوجین بیشتر در دوره نامزدی و سال اول ازدواج شکل می‌گیرد و تلاش برای بهبود و ارتقای روابط دوتایی در این دوره ضروری است.

طبق نظر کاسلو و رایسن، (۱۹۹۶) مشارکت در حل تعارض و اجماع و هم فکری زوجین عوامل عمده رضایت زناشویی (بهزیستی زناشویی) هستند وجود تعارض در روابط زناشویی اجتناب ناپذیر است. مهم این است که زوجین توان مواجهه با تعارض و حل آن را داشته باشند. زوجین باید از وجود تعارض نهراسند و یا تعارض را تبدیل به مشکلات نکنند. طلاق یکی از آسیب‌های اجتماعی قرن حاضر می‌باشد. این آسیب مهم یکی از آسیب‌های چند علتی می‌باشد که نمیتوان صرفاً یک علت خاص را برای آن تصور کرد از جمله عواملی که میتوان در مورد علت این آسیب مطرح کرد، رضایت زناشویی (بهزیستی زناشویی)، دلزدگی زناشویی و کیفیت زندگی زناشویی می‌باشد. این سه متغیر به شدت به یکدیگر وابسته می‌باشند. هر اندازه میزان رضایت‌مندی زناشویی بالاتر باشد دلزدگی زناشویی کمتر و میزان صمیمیت زوجین بیشتر می‌باشد و در کنار این رابطه تمایل برای طلاق قانونی و عاطفی و جدایی کمتر می‌باشد. در کنار این دو متغیر کیفیت زندگی زناشویی بالا نیز می‌تواند تضمین‌کننده تداوم یک ارتباط عاطفی باشد. بنابراین با شکل‌گیری رضایت‌مندی زناشویی بالا و کیفیت زندگی مناسب می‌تواند از دلزدگی زناشویی جلوگیری کند و در نهایت آمار طلاق قانونی و عاطفی و این

آسیب‌های اجتماعی مهم می‌تواند مهار شود. برای افزایش رضایت زناشویی (بهبودی زناشویی) بر پایه نظریه‌های مختلف روانشناختی و مبنای شناخت و چشم‌اندازی که هر یک از این نظریه‌ها به انسان داشته‌اند، روش‌های مختلفی به وجود آمده است و پژوهش‌های زیادی بر مبنای آنها در این انجام شده است. آنچه مسلم است در فهم مشکلات خانوادگی و ارزیابی و حل آنها توجه به بافت فرهنگی - اجتماعی که فرآیند درمانی در آن صورت می‌گیرد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است به گونه‌ای که بی‌توجهی به آن می‌تواند درمانگران را از میل به اهداف نهایی خود باز دارد (جان بزرگی و همکاران، ۱۳۹۰).

نتیجه‌گیری

یکی از مهمترین آسیب‌های خانوادگی طلاق است؛ اما آمار رسمی طلاق به‌طور کامل نشان‌دهنده میزان ناکامی همسران در زندگی زناشویی نیست؛ زیرا در کنار آن، آمار بزرگ‌تری به طلاق‌های عاطفی اختصاص دارد. طلاق عاطفی یا طلاق خاموش که شکل امروزی و شیک بسوز و بساز قدیم است به دلیل فراوانی اش در جامعه امروز و همراه بودنش با آسیب‌های اجتماعی بسیار نیازمند اتخاذ سیاست‌ها و راهکارهایی جدی از سوی متخصصان است. طلاق عاطفی نوعی نابهنجاری در نظام خانواده است که اگرچه به جدایی زوجین منجر نمی‌شود و بنا به دلایلی زن و شوهر همچنان در کنار هم زندگی می‌کنند، اما زندگی زناشویی آنها فاقد عشق، مصاحبت و دوستی است. در این راستا لازم به ذکر است تعارضات در زندگی زناشویی تنها به معنای مشاجره و درگیری نیست بلکه سردی رابطه، کم‌توجهی و بی‌محبتی زوجین به یکدیگر نیز تاثیر مستقیمی در تربیت بچه‌ها دارد، و این باور اشتباهی است که برخی از زوجین تصور می‌کنند که اگر جلوی بچه‌ها دعوا و مشاجره نکنند مشکلات را به دنیای کودکان نکشانده‌اند، در حالی که سردی رابطه والدین به یکدیگر نیز می‌تواند اثرات مخرب روحی بر بچه‌ها بگذارد. شناخت روحیه، صفات و ویژگی‌های همسران، مهمترین مرحله‌ی زندگی مشترک است. اگر زنان، مردانشان را و مردان، زنانشان را نشناسند و صفات و روحیات یکدیگر را ندانند، در بسیاری از رفتارها و برخوردها به اشتباه، سو برداشت می‌کنند و به نتایج غم‌انگیز آن که درگیری روحی، افسردگی و طلاق عاطفی است گرفتار خواهند شد. در راستای پیشگیری از طلاق عاطفی زوجین باید بتوانند در تمام زندگیشان سلیقه‌های مشترک را اولاً حفظ کنند و دوماً درباره یکسری عناصر و عوامل فرهنگی دیگر که با آن مواجه می‌شوند به توافق برسند. اختلاف

زناشویی ناشی از اختلافات فکری است. هر چه میان زنان و مردان اختلافات فکری کمتر باشد و توافقات بیشتری با یکدیگر داشته باشند، از کشمکش‌های زناشویی آنها کاسته می‌شود و خود به خود طلاق عاطفی و به دنبالش طلاق رسمی هم پیش نمی‌آید. باور کنیم که عشق می‌تواند دیگر بار قوی‌تر از پیش در روح و جسم ما زنده شود. فقط کافی است که برای تغییر اقدام کنیم و زندگی زناشویی خویش را حفاظت و حراست نماییم.



منابع و مآخذ

۱. علاق‌بند، لیلا و همکاران (۱۳۹۸)، «مدلی برای پیشبینی طلاق عاطفی بر مبنای سواد عاطفی، سبک‌های مقابله‌ای، کیفیت زندگی و هیجان‌خواهی با میانجیگری تنظیم هیجانی»، مجله دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی مشهد، سال ۲۶، ویژه‌نامه، بهمن-اسفند.
۲. هادیان، صبا و امینی، داریوش (۱۳۹۸)، «پیش‌بینی دل‌زگی زناشویی براساس هوش عاطفی مهارت‌های ارتباطی و تعارضات زناشویی زوجین متأهل دانشگاه آزاد همدان»، فصلنامه پژوهشنامه زنان، سال ۱۰، شماره ۱، بهار.
۳. حاتملوی سعدآبادی منیژه، هاشمی نصرت‌آباد تورج (۱۳۹۱)، «مقایسه بهزیستی روانشناختی و رضامندی زناشویی در گروهی از زنان بارور و نابارور شهر تبریز»، فصلنامه روانشناسی سلامت، دوره ۱، شماره ۱، بهار.
۴. اکبری، ابراهیم؛ عظیمی، زینب؛ طالبی، سعیده؛ فهیمی، صمد (۱۳۹۴)، پیش‌بینی طلاق عاطفی زوجین بر اساس طحرواره‌های ناسازگار اولیه، تنظیم هیجان و مولفه‌های انف دو فصلنامه علمی - پژوهشی روانشناسی بالینی و شخصیت
۵. بخارایی، احمد (۱۳۸۶)، «جامعه‌شناسی زندگی‌های خاموش در ایران (طلاق عاطفی)»، تهران، پژوهش‌های جامعه.
۶. باستانی، س. (۱۳۸۹)، «(طلاق عاطفی: عوامل موثر بر زنان)»، مجله بررسی مسائل اجتماعی ایران.
۷. مومن‌زاده، فرید (۱۳۸۸)، ارتباط تفکرات غیر منطقی و الگوهای وابستگی با سازگاری زناشویی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی.
۸. باستانی، سوسن و دیگران. طلاق عاطفی: علل و شرایط میانجی، مسائل اجتماعی ایران، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، (۱۳۸۹).

۹. VALENZUELA, SEBASTIÁN., DANIEL HALPERN, & JAMES E. KATZ. "SOCIAL NETWORK SITES, MARRIAGE WELL-BEING AND DIVORCE", SURVEY AND STATE-LEVEL EVIDENCE FROM THE UNITED STATES, VOL.36, (2014).

۱۰. HHABBEY E, N, ROMMELSE S. VERMEULEN & M. ALTINK. "MOTOR COORDINATION PROBLEMS IN CHILDREN AND ADOLESCENTS WITH ADHD

RATED BY PARENTS AND TEACHERS: EFFECTS OF AGE AND GENDER”, JOURNAL OF NEURAL TRANSMISSION, (2010).

۱۱. BASTANI, S., GOLZARI, M., & ROWSHANI, SH.(2010).[CAUSES AND INTERVENING CONDITIONS OF EMOTIONAL DIVORCE: EXAMINING CASES IN A TEHRAN CONSULTING CENTER].IRANIAN JOURNAL OF SOCIAL PROBLEMS, 1(3), 1-20 [IN PERSIAN].

۱۲. CHLEN, S.C.H., & MUSTAFFA, M.S.(2008).DIVORCE IN MALAYSIA.SEMINAR KAUNSELING KELUARGA, AUG 30, MALAYSIA.

۱۳. EGAN, T.M.(2002).GROUNDED THEORY RESEARCH AND THEORY BUILDING.ADVANCES IN DEVELOPING HUMAN RESOURCES, 4(3), 277-295.

۱۴. RUJOIU, MIHAELA (2012).“THE INFLUENCE OF SOCIAL NETWORK ON ATTITUDE TOWARD CONFLICT IN COUPLE”, DOCTORAL THESIS, BABES-BOLYAI” UNIVERSITY, CLUJ-NAPOCA, SOCIOLOGY AND SOCIAL WORK DEPARTMENT DOCTORAL STUDY PROGRAMME IN SOCIOLOGY, DOCTORAL STUDY COORDINATOR: PROF.UNIV.DR.PETRUILU L.





پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی